هو العلیم

نسخ احکام و نقش تغییر موضوع در حکم شرعی

از پیوند با بداء تا استحاله و طهارت اشیاء

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

هو العلیم

نسخ احکام و نقش تغییر موضوع در حکم شرعی

از پیوند با بداء تا استحاله و طهارت اشیاء

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدوششم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

حقیقت نسخ و نقش تغییر موضوع در حکم

امروز فهرست مطالبی را که می‌بایست در این مسئله مورد بحث قرار گیرد خدمتتان عرض می‌کنیم. بحث راجع نسخ بود و اینکه آیا نسخ به معنای مصطلح داریم که یک حکم در یک زمانی تشریع شده باشد و بعد ابطال شود و حکم دیگری جایگزین آن بشود یا نشود؟ یا اینکه نسخ به این کیفیت نداریم.

مدت حکم و وابستگی تکلیف به موضوع

عرض شد که نسخ عبارت است از امَد یک حکم که به‌ظاهر و به‌حسب بادی‌الرأی برای امَد نامعلومی تشریع شده است و این حکم إلی غیر النهایة و لاحد تشریع می‌شود و پس از ابطال آن حکم به این «نسخ» می‌گویند که عرض شد مطلب به این کیفیت نیست؛ بلکه از ابتدا برای هر حکمی یک امدی است و همان‌طوری که هر حکمی در تنجّزش نسبت به

مکلف، تحقق ظرف و موضوع را لازم دارد، همین‌طور از نقطه‌نظر زمان هم می‌توانیم بگوییم که زمان یک دخالت مستقیم و شرط محقق موضوع در تعلّق تکلیف به مکلف را دارد.

تغییر حکم نماز در صحت و بیماری

و اگر من‌باب‌مثال ما در ظرف صحت نماز را به حال استقامت و دارای یک شرایط بخوانیم، در ظرف مرض و ابتلاء می‌بینیم آن صلات تفاوت پیدا می‌کند، چرا؟ چون موضوعش عوض شده است و حکم دائر مدار تحقق موضوع است؛ وقتی موضوع متبدّل شود، حکم هم متبدّل می‌شود و موضوع یک امر ثابت جزمی نیست. تحقق موضوع [وابسته] به شرایط و اجزاء محقِّقهٔ آن است؛ وقتی شرایط تغییر پیدا می‌کند، موضوع هم تغییر پیدا می‌کند و به تغیّر موضوع حکم هم متبدّل و متغیّر خواهد شد.

نسبت نسخ در زمان شارع با تغییر موضوع

بناءًعلی‌هذا گرچه این نسخ یک حکم ابتدایی است که متخیّل ما این است حکم إلی غیر النهایة و تا زمان وجود مکلف و بقا و حیات مکلف استمرار

دارد و به صراحتِ خاتمیّتِ پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و به لازمهٔ آن احکام إلی یوم القیامة مُدَوّن هستند؛ اما وقتی که تبدّل موضوع می‌شود، آنگاه برای انسان آشکار می‌شود که شارع آن حکم را بر اساس و بر مدارِ تحقق موضوع شرع و جعل کرده است.

و ما می‌بینیم که در خود زمان شارع هم احکام متبدّل می‌شود و هیچ فرقی نیست بین تبدّل حکم در زمان شارع که اسمش را نسخ بگذاریم و بین تبدّل حکم در زمان اهل شرع که ما اسمش را تغییر موضوع بگذاریم؛ آن به امَد زمانی مربوط می‌شود و این به تحقق موضوع مربوط می‌شود و هر دوی اینها علی‌السواء هستند. در زمان شرع و در زمان پیغمبر اکرم حکم عبید و اماء بود و تا زمان آن حضرت و بعد هم وجود داشت؛ اما الآن آن حکم وجود ندارد؛ چون موضوع برای آن حکم نیست.

مسابقه و شرط بندی با تغییر کاربرد ابزار جنگ

در زمان پیغمبر اکرم من‌باب‌مثال احکامی جهت سبق و رمایه و امثال‌ذلک داشتیم. گرچه الآن بعضی

از فقها فتوا می‌دهند بر اینکه حلّیت مشارطه در سبق و رمایه به همان موضوع زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که اسب‌دوانی است، اختصاص دارد؛ اما اگر ما قائل شویم بر اینکه به‌طورکلی در زماننا هذا تبدّل موضوع است و آن زمان سبق و رمایه یک اثر عقلایی و منافع عقلائیه داشت و از این باب پیغمبر اکرم در سبق و رمایه قائل به مشارطه و تشارط و امثال‌ذلک شده بود، اما در زماننا هذا این مسئله به‌طورکلی تفاوت کرده است؛ رمایهٔ در زماننا هذا فقط یک عنوان لعب و لهوی به خود گرفته است. آن رمایهٔ با تیری که با نیزه است، فقط یک عنوان بازی و لعبی به خود گرفته است.

کارکرد دفاعی مسابقه در زمان تشریع

آن سبق در زمان اهل شرع و در زمان پیغمبر اکرم که یک جنبهٔ عقلایی داشت که برای دفاع از اسلام و جهاد مورد استفاده قرار می‌گرفت، الآن یک عنوان تفریح و تَکَیُّف به خود گرفته است.

تغییر موضوع اسب دوانی و تیراندازی

لذا وقتی که این‌طور است، طبعاً تبدّل موضوع

برای ما آشکار است؛ الآن اسب به‌درد نمی‌خورد تا اینکه شما روی آن شرط‌بندی کنید. در جایی که صحبت از صواریخ[1] و آلات حربیهٔ امروزی و حدیثه است، [صحبت از] تیرکمان در اینجا مضحکه است که به تیرکمان سبق و رمایه اطلاق شود و به‌طورکلی می‌توانیم بگوییم که حکم سبق و رمایه نسبت به موضوعات اوّلیهٔ خودش در زمان شارع نسخ پیدا کرده است.

پایان مدت حکم و زوال موضوع آن

پس نسخ عبارت از تبدّل حکم به‌واسطهٔ انقضای امَد آن حکم نیست که یا آن امَد از ابتدا برای شارع مُبیَّن و واضح و ظاهر باشد یا از ابتدا حتی برای شارع هم بگوییم که واضح و آشکار نباشد و بعد از نسخ برای او روشن شود و خداوند متعال و شارع این حکم را مُؤجّل تشریع کرده است و این حکم در اینجا در یک اجل و امدی تشریع شده است؛ هم به این نسخ می‌گویند و هم به اینکه به‌طورکلی موضوع برای یک حکمی برداشته شود؛

---

[1] موشک که از سلاح‌های نوین جنگ است. (محقّق)

بیع خون و پیدایش منفعت عقلایی

به‌طوری‌که الآن خیلی از احکام دیگر موضوع ندارند، مثل حرمت و نجاست بیع دَم و بسیاری از احکامی که در زمان پیغمبر اکرم تشریع شده است، مؤجّل به اجلی است و آن اجَل عدم انتفاع عقلائیهٔ از موضوع در یک زمانی است؛ ولی اگر در یک زمانی یک انتفاع عقلائی و یک انتفاع واقعی نسبت به حکمی برای مکلفین به‌وجود بیاید، دراین‌صورت آن حرمت بیع متبدّل به حلیّت بیع می‌شود. چه اشکال دارد که بیع دَم به‌خاطر اینکه انتفاعی الآن هست، حلال و بلامانع شود؟! اصلاً در آن زمان دَم انتفاعی نداشت؛ انتفاع عقلائیه در آن زمان مطرح نبود. الآن این وسایل و ابزار و آلات جدیده و حدیثه است که این موضوع را به‌طورکلی متبدّل کرده است؛ بنابراین آن حکم هم در اینجا تغییر پیدا می‌کند. ما به این هم نسخ می‌گوییم.

دو برداشت از موضوع حکم مسابقه

یا در باب سبق و رمایه، اگر نگوییم که از اوّل سبق یک دلالت عامی دارد که مصداق و موضوع آن

در آن زمان فَرس یا غیر فرس و یا سهام است، بلکه فقط بگوییم که سبق حکمی است که بر موضوع خاصی بر هر دو قسم و بر هر دو کیفیت جعل شده است، یا باید بگوییم که اگر آن سبق اختصاص به آن داشت، پس الآن به‌طورکلی مسئلهٔ مسابقهٔ در ادوات حدیثه بلا حکم می‌شود و حکم مشارطه و حرمت شرط را در اینجا پیدا می‌کند. یا باید قائل به این شویم یا اینکه باید بگوییم که مسئلهٔ مسابقه و سبق یک جهت کلی و سعه‌ای و اطلاقی دارد که مصادیق آن تفاوت پیدا می‌کند؛ [در واقع] مصداق و موضوع در آن زمان و متعلّق در آن زمان فَرَس، سهم و قوس بود؛ الآن متعلّق آن در این زمان آلات و ادوات حدیثه است.

حکم شرط بندی بر فرض اختصاص به اسب

بنابراین بر هر دو قسمش باید گفت: (حتی اگر قسم اوّل باشد که اصلاً سبق متعلّق بر فَرس است و لا یَجوز العُدول عَنه و الخُروج عن هذه الحیطة) «الآن به‌طورکلی مسئلهٔ مسابقه داخل در قمار است و قمار هم حرام است.» بله، مسابقه بکنند؛ اما شرط‌بندی و امثال‌ذلک که بخواهند پول بگذارند،

حرام است.

درعین‌حال در اینجا هم مسئله، مسئلهٔ نسخ است؛ یعنی الآن در شرایط فعلی دیگر حکم آن مسئلهٔ مسابقهٔ با سهم و امثال‌ذلک در اینجا نسخ شده است و بلافایده است و این حکم لغو است و از لهوولعب خواهد بود؛ مثل اسب‌سواری‌هایی که الآن می‌کنند. الآن از اسب‌سواری فقط کیف و تفریح مورد لحاظ این مسابقات است؛ چون مسابقات ورزشی برای همه که نیست؛ بلکه یک عدهٔ خاصی هستند که باشگاهی هست و کلوپی هست و اینها اسب‌سواری می‌کنند و اسب‌سواری را به‌عنوان یک ورزش شیک و یک تفریح که اختصاص به طبقهٔ خاصی از افراد دارد، مورد استفاده قرار می‌دهند؛ الاّ اینکه ما در اینجا بگوییم که ممکن است در بعضی از مناطق و در بعضی از محال این سهم و این سبق هنوز مورد استفاده باشد؛ لذا در اینجا حکم نسخ نشده است.

ـ تلمیذ: اگر همان موضوع عام باشد، اختلاف در مصادیق در ازمنهٔ مختلف باشد ...

پاسخ به پرسش از حکم خاص و کلی طبیعی

ـ استاد: این مطلب اوّل است که دارم می‌گویم. حالا بحث دوم آن در جای خود [می‌آید]. مسئلهٔ اوّل این بود که سبق حکم عام نیست؛ بلکه حکمی است که بر این موضوع خاص تعلّق گرفته است، نه به‌عنوان یک حکم عام شمولی، به‌عبارت‌دیگر کُلّی طبیعیٍّ ذا أفرادٍ متعددة و مصادیقٍ مختلفة و أسبابٍ متفاوتة! بلکه به‌عنوان یک حکم خاصی که فقط بر فَرَس تعلّق گرفته است والسلام! دیگر بر چیزی تعلّق نگرفته است. باید بگوییم که آن حکم نسبت به ما نسخ شده است و این نسخ است و در اینجا دیگر فایده ندارد؛ چون پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم برای سواری و سوارکاری مسابقه وضع نکرده است؛ بلکه وضع آن برای جنگ و جهاد و ادوات حرب و تقویت مسلمین و امثال‌ذلک بوده است.

اسب به عنوان وسیله تجمل و تفریح

حالا فرض کنید که الآن بعضی از خانه‌ها در بهترین جاهای شهر در آن مناطق بالا هستند و من خودم در بعضی از شهرستان‌ها دیدم که در بعضی از جاها و مناطق بسیار عالی و امثال‌ذلک دکور منزلشان

این است که در خانه یکی دوتا اسب هم داشته باشند! عصرها بیرون بیایند و سوار اسب شوند و در خیابان‌ها راه بروند و امثال‌ذلک. هنوز هم این مسائل [هست]. دیگر در اینجا مسابقهٔ اسب معنا ندارد؛ این دیگر دکور منزل است.

تیراندازی هم در اینجا همین‌طور است؛ تیراندازی دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، مگر برای عدهٔ خاصّی که اینها بخواهند تفریحی کرده باشند مثل بقیهٔ تفریحاتی جدیده‌ای که آمده است، تیراندازی هم از این باب باشد؛ الاّ اینکه بگوییم: در بعضی از نواحی و بعضی از محال مورد استفاده است که مطلب در آنجا فرق می‌کند. این مطلب اوّل بود.

تبدل مصداق در فرض عموم حکم مسابقه

مطلب دوم اینکه عرض شد در مسابقه و در سبق و رمایه این مطلب یک‌وقت از باب حکم عام شمولی است؛ یعنی حکم عام و به‌عنوان کلی طبیعی است که هرچه عنوان سبق بگیرد، در حکم حلّیت شرط، مشارطه بر آن رفته است. حالا این در هر زمانی مطابق با آن زمان [با] تحقق یک نفع عقلائی مورد

استفاده قرار می‌گیرد. در اینجا دوباره می‌توانیم بگوییم که این حکم نسبت به متعلقش در زمان رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نسخ شده است، نه نسبت به هر متعلقی! الآن این حکم نسبت به متعلّق خاص در زمان شارع نسخ شده است؛ چون الآن دیگر موضوع ندارد و نفع عقلایی در اینجا مترتّب نمی‌شود. دوباره در اینجا مسئله، مسئلهٔ نسخ است.

گسترش نسخ به تغییر زمان و مکان و مکلف

بنابراین به‌طورکلی ما اصلاً نسخ به معنای یک حکمی که دارای یک امد ما لا نهایة باشد، نداریم. نسخ عبارت است از ابطال و لغویت حکمی در برهه‌ای بعد از تنجّز آن حکم در برههٔ دیگر و این ابطال به‌واسطهٔ تبدّل موضوع برای افراد پیدا می‌شود. مصالح عباد در زمان رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم اقتضا می‌کرد که به سمت فلسطین و بیت‌المقدس نماز بخوانند؛ بعد که حکم متبدّل شد و مصالح تغییر پیدا کرد و موضوع عوض شد، طبعاً حکم هم عوض می‌شود و نماز به سمت

مسجدالحرام متبدّل می‌شود. [در مورد] این مسئله خواستم مثالی برای تبدّل موضوع در اینجا بیاورم.

نسخ احکام امت های پیشین

بناءً علی‌هذا می‌توانیم بگوییم که حکم نسخ در هر زمانی رایج و دارج است: به تبدّل موضوع، چه به تبدّل زمانی و چه به تبدّل مکانی یا به تبدّل خود مکلف، به هر کدام از اینها باشد و شرایط، می‌توانیم بگوییم که حکم نسخ می‌شود و حکم باطل می‌شود و دوباره با تحقق آن شرط و موضوع آن حکم دوباره احیا می‌شود یا به‌طورکلی دیگر احیا نمی‌شود. در زمان امَم سابقه این روزه و صوم وصال و صوم سَمت و امثال‌ذلک تشریع شده بود؛ ولی در زمان شارع این حکم نسخ شد و دیگر احیا نخواهد شد.[1]

امکان احیای احکام با ظهور امام زمان

خیلی از احکام است که در زمان شارع نسخ شده است؛ اما در روایات داریم که با ظهور حضرت بقیّةالله ارواحنا فداه دوباره آن احکام ممکن است

---

۱ الکافی، ج ۴، کتابُ الصّیامِ، بابُ وُجوهِ الصَّومِ، ص ۸۳، ح ۱.

احیا شوند؛ فرض کنید که توارث از اخوهٔ دینی ممکن است در زمان حضرت بقیّةالله احیا شود[1] یا فرض کنید بعضی از موارد مربوط به نَسب و امثال‌ذلک ممکن است در زمان بقیّةالله تغییر پیدا کند و نباید بگوییم که در زمان شارع این‌طور بوده است؛ پس چرا عوض شده است؟! چون این امر به‌دست ولی امر است و ولی امر یا خود پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است یا ائمهٔ معصومین علیهم‌السّلام هستند که آنها تشخیص موضوع می‌دهند و با تشخیص موضوع هم ممکن است که حکم به انها بار شود. این مسئلهٔ نسخ بود.

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، کِتابُ الفرائِضِ و المواریثِ، بابُ نوادِرِ المواریثِ، ص ۳۵۲، ح ۵۷۶۱:

و قال الصّادِقُ علیهِ السّلامُ:

«إنّ الله تبارک و تعالی آخی بین الأرواح فی الأظِلّةِ قَبل أن یَخلُقَ الأجسادَ بِألفی عامٍ فلو قد قام قائِمُنا أهل البَیتِ وَرَّثَ الأخ الّذی آخی بینهُما فی الأظِلّةِ و لم یوَرِّثِ الأخ فی الوِلادةِ.»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۷۹:

امام صادق علیه‌السلام:

«خداوند تبارک و تعالی در أظلّه (یعنی در اصل و در ظلال، که عالم خلق پدید نیامده بود) بین ارواح عقد اخوّت بست (آن ارواحی که در اینجا با یکدیگر بسیار نزدیک هستند، در آنجا بین آنها عقد اخوّت بسته شده است) قبل از اینکه اجساد و اجسام را خلق کند به دو هزار سال فاصله. پس وقتی که قائم ما اهل‌بیت ظهور کند و قیام نماید، ارث می‌دهد به آن برادری که با برادر دیگر در أظلّه و در اصل، میان آنها عقد اخوّت بسته شده است و به برادرانی که از جنبهٔ ولادت و رحمیّت برادر هستند، دیگر ارث نمی‌دهد.» (محقق)

پیوند نسخ تشریعی با بداء تکوینی

به‌دنبال این مطلب بحث به اینجا کشیده شد که مسئلۀ بداء در اینجا چطور می‌شود؟ مسئلۀ نسخ را به مسئلۀ بداء مُرتبط کرده و گفته‌اند که چنان‌که در قضیۀ نسخ ابطال یک حکم یا ظهور امَد یک حکم است، در قضیۀ بداء هم آن عبارت است از ابطال یک حکم تکوینی یا ظهور امَد یک حکم تکوینی و خلاف آن پیش راعی و مکلف و انسان. گفته‌اند که همان‌طوری که نسخ عبارت است از تبدّل یک حکم در عالم تشریع، بداء عبارت است از تبدّل یک حکم در عالم تکوین.

روایات بداء و بررسی سن حضرت علی اکبر

و لذا روایاتی هم در این زمینه ذکر شده‌اند: مثل روایات مربوط به اسماعیل بن جعفر الصادق،[1] روایات مربوط به حضرت محمد فرزند امام هادی علیه‌السّلام[2] و همین‌طور روایات دیگر. ممکن است چنین مسئله‌ای در مورد حضرت علی بن الحسین

---

۱ التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب البداء، ص ۳۳۶، ح ۱۰.
۲ الکافی، ج ۱، کِتابُ الحُجّةِ، بابُ الإشارةِ و النّصِّ علی أبی‌مُحمّدٍ علیهِ السّلامُ، ص ۳۲۶، ح ۸.

الأکبر با حضرت علی بن الحسین سجاد علیهم‌السّلام به‌همین کیفیت باشد؛ چون از بعضی از روایت و از بعضی از السنهٔ احادیث این مسئله استفاده می‌شود که حضرت علی بن الحسین الأکبر قطعاً از حضرت سجاد بزرگ‌تر بودند[1] و در این هیچ شکی نیست. همان‌طوری که در بعضی موارد می‌شنویم که [ایشان] هیجده ساله بودند، نه‌خیر! اینها صحت ندارد.

حضرت سجاد علیه‌السّلام قطعاً در کربلا بیست و چند سال سن داشتند و فرزند ایشان حضرت امام محمد باقر علیه‌السّلام پنج‌ساله بود که در کربلا هم حضور داشت و قطعاً حضرت علی اکبر بزرگ‌تر از حضرت سجاد است و ادلّهٔ تاریخی بر این مسئله هست و حتی به حضرت امام سجاد، علیٌ الاوسط می‌گفتند؛ علیٌ الأکبر و علیٌ الاوسط و علیٌ الأصغر و عنوان اوسط برای حضرت سجاد بوده است.

نقل تاریخی معاویه درباره شایستگی خلافت

---

[1] نفس المهموم، ص ۱۹۲ و ۱۹۳؛ دمع السّجوم، ص ۱۶۴ و ۱۶۵. جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۸ رجوع شود.

و در آن صحبتی که معاویه با شخصی کرده است که در تاریخ هم هست [از او می‌پرسند که]: «بهترین فرد را برای خلافت بعد از خودت چه شخصی می‌دانی؟»

او می‌گوید که: «چرا می‌گویید بعد از خودم؟ اصلاً بگویید بهترین شخص برای خلافت الآن چه کسی است؟»

می‌گوید که: «علی بن الحسین الآن بهترین شخص است هم از نظر عقل و سیاست و هم از نظر جمال و بهاء و هم از نظر شرافت و امثال‌ذلک.[1]»

این نشان می‌دهد که او نمی‌خواهد پسر وسط امام حسین علیه‌السّلام را معرفی می‌کند. قطعاً حضرت علی اکبر در آن موقع سنشان به نظر می‌رسد حتی به سی و چند سال رسیده بوده است.

گزارش تداوم نسل حضرت علی اکبر

اتفاقاً من در یک جا دیدم که هنوز یک نسل از حضرت علی اکبر در بعضی از بلاد وجود دارد؛ نسلشان به حضرت علی اکبر می‌رسد. ظاهراً در بلاد

---

[1] مقاتل الطالبیین، ج ۱، ص ۸۶.

هند بود. من یک‌وقت در بعضی از کتب مثل الملل و النحل و امثال‌ذلک[1] دیدم. بااینکه مطلب بسیار مهمی است؛ ولی متأسفانه فراموش کرده‌ام که این را یادداشت کنم و سندش را ذکر کنم.

قابلیت امامت و گسترهٔ بداء در حوادث

به‌هرصورت ما در مورد حضرت علی اکبر این مسئله را داریم که اگر امامت به حضرت سجاد نمی‌رسید، قطعاً به حضرت علی اکبر می‌رسید؛ یعنی مقامش مساوی با امامت است الاّ اینکه امام نبودند؛ یعنی ایشان قابلیت برای امامت را دارند.

این مسئله جهات تکوینی بداء است؛ البته فقط مطلب به مطلب امامت ختم نمی‌شود؛ بلکه در همهٔ حوادث طبیعی و در همهٔ نزولات عالم مقدرات و قضا و قدر الهی این قضیهٔ بداء وجود دارد.

سه مسیر تحقیق در مسئله بداء

بنابراین ما باید در سه راه و در سه دایره و وادی بحث کنیم.

آیات قرآن و نسبت مشیت الهی با اختیار

---

[1] مصدر در حال بررسی

مسئلۀ اول: آیات قرآن است که در این مورد إلی ما شاء الله وجود دارد، مثل آیات ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾[1] و بَدا لله، آیاتی که مربوط به بداء است، آیاتی که مربوط به خیرةالله است، آیاتی که مربوط به مشیةالله است: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا﴾[2] و به‌طورکلی تمام آیاتی که دلالت بر اراده و مشیت مطلقۀ خداوند متعال می‌کنند و تعارض آن آیات، تعارض بدوی با اراده و مشیت و اختیار انسان بحثی است که در این وادی هست.

روایات قضا و قدر و تغییر مقدرات

مسئلۀ دوم: سنت است و روایاتی که در این زمینه از ائمه علیهم‌السّلام وارد شده‌اند: در مورد علم الهی، در مورد قضا و قدر، کیفیت نزول مقدرات، کیفیت قضا به‌دست ائمه علیهم‌السّلام، تبدّل و تغیّر قضا و اینکه چگونه صدقه و امثال‌ذلک قضای الهی

---

[1] سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۷:
«خداوند به اراده خود از بین می‌برد و به‌وجود می‌آورد؛ اما امّ‌الکتابی که در آن چیزی معدوم نمی‌شود، در نزد خداوند است.»

[2] سوره انسان (۷۶)، آیه ۳۰؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۲۸۹:
«و شما اراده نمی‌کنید مگر آنکه خداوند اراده می‌کند! حقّاً و حقیقةً خداوند علیم و حکیم می‌باشد.»

را تبدیل می‌کنند، چگونه صلهٔ رحم یک قضا را به تأخیر می‌اندازد و تبدّل می‌کند که در اینجا روایات بسیار زیاد هستند و ما سعی می‌کنیم تا حدودی اینها را جمع کنیم؛ و اِلّا به‌نظر می‌رسد که اگر بخواهیم در این وادی صحبت کنیم، ممکن است یک سال طول بکشد؛ یعنی واقعاً یک سال! اغراق نمی‌کنم؛ ممکن است یک سال طول بکشد. درهرصورت نمی‌گذاریم خیلی اطاله پیدا کند. این هم یک مسئله است.

تقدم روشن شدن مبانی عقلی و فلسفی

مسئلهٔ سوم: می‌توانیم بگوییم که از نظر اهمیت در عرض اینها قرار دارد، بحث عقلی است و تا ما از بحث عقلی فراغت پیدا نکردیم، آیات و روایات به‌طورکلی برای ما جای سؤال را باقی می‌گذارند و ما در وهلهٔ اوّل باید از نقطه‌نظر عقلی و فلسفی بحث بداء را در عالم تکوین روشن کنیم که چه جایگاهی دارد، آن‌وقت بیاییم سراغ آیات که این آیات و روایات با این مباحث عقلی ما منطبق واقع می‌شوند یا اینکه منطبق نیستند.

تبدل موضوع با استحاله مواد نجس

ـ تلمیذ: این انتفاعی که از فضولات انسانی می‌گیرند، چطور است؟

ـ استاد: استحاله می‌شود یا نمی‌شود؟

ـ تلمیذ: نحوه‌اش را نمی‌دانم؛ فقط این کار را کرده‌اند.

ـ استاد: بله، این استحاله است.

ـ تلمیذ: چون فقهای قبل حکم حرمت داده بودند.

ـ استاد: نه، این اصلاً به‌طورکلی استحاله است.

ـ تلمیذ: مرحوم آقا هم آوردند در همین کتابشان که از حرمت فقها تمجید هم کردند که در اصفهان چنین کاری کردند[1] و...

تفاوت حکم شرعی با موافقت طبع

---

[1] نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۸۷، تعلیقه:

«یکی از موادّ غذایی و داروهایی که امروزه در کشورهای کفر از آن استعمال می‌کنند و آن را بهترین مواد و دارو از نظر بهداشتی می‌دانند، غذاها و دواهایی است که از فاضلاب شهرها تهیه می‌نمایند. بدین طریق که کارخانه تجزیه مواد شیمیایی را در محل اجتماع فاضلاب‌ها نصب می‌کنند و آنچه از نجاسات و فضولات انسان و حیوانات و سایر کثافات در فاضلاب است، در آن کارخانه می‌رود و تجزیه می‌شود و از مواد به‌دست آمده، روغن و کره و مواد نشاسته‌ای و پروتئینی و حتی گوشت می‌سازند و همه اقسام از ویتامین‌ها را که به‌طور سرشار در آن وجود دارد، به‌صورت مواد غذایی و اقسام دارو در می‌آورند و به بازار عرضه می‌کنند.
در زمان طاغوت در نظر داشتند در طهران فعلاً کارخانه کوچکی از آن را در ممرّ فاضلاب بیمارستان هزار تختخوابی نصب کنند که با اقدام و جلوگیری علماء اعلام عملی نشد و نیز در اصفهان نزدیک بود این کار جامهٔ عمل بپوشد؛ یک نفر مهندس از فاضلاب آنجا کره‌ای تهیّه کرد و به بازار عرضه کرد و خودش هم در مجمع عرضه از آن خورد. گویند: "به‌قدری شبیه به کره طبیعی بود که متخصّصین مشکل بود بتوانند بین آن دو فرق بگذارند." از آن عمل هم جلوگیری شد.
اما در کشورهای کفر از سالیان درازی است که این عمل مشهور است و حتی از آن کارخانه عِطر مصنوعی می‌گیرند. گویند: "صابون‌های معطّری که از خارجه می‌آید، در بعضی از اقسام آنها همین عطر را زده‌اند." باید دانست که این مواد غیر از موادی است که از نفت می‌گیرند و می‌گویند: "هفتاد درصد مواد خوراکی از نفت تهیه می‌شود." و غیر از عطری است که از آن به‌دست می‌آورند و گران‌قیمت‌ترین و نادرترین اقسام عطر در دنیاست.»

ـ استاد: البته آدم بدش می‌آید؛ صحبت بد آمدن و ناراحت شدن و چِندِش شدن، این یک مسئله‌ای است. اما اینکه حالا واقعاً اگر من‌جمیع‌الجهات اصلاً این تبدّل موضوعی پیدا کند، [اشکال ندارد]. حالا فرض کنید [راجع به] انسان [نگوییم]، [راجع به] فرس و حمار و امثال‌ذلک بگوییم. حالا فرقش این است که این نجس است و آن نجس نیست. در آنجا چه می‌گویید؟! فقط بحث نجاست و حلّیت است دیگر. یک‌وقت ما روی اصل مسئله بحث می‌کنیم که مسائل طبعی و انس و امثال‌ذلک و به‌طورکلی بحث جهات تعلقی انسان است؛ لذا این یک حرفی است که بالأخره انسان بدش می‌آید وقتی می‌بیند که به آن یک مارک زدند و اسمش را هم فلان گذاشتند و امثال‌ذلک.

اما فرض کنید که به قول اصفهانی‌ها همین را می‌برند زیر پای گلابی‌شان می‌ریزند، بعد شما آن گلابی را میل می‌کنید و خوشتان هم می‌آید. این آزمایشگاه کار همان را می‌کند؛ مگر چه‌کار می‌کند؟!

ـ تلمیذ: قمی‌ها آقا، این کاهوهایی که از قم می‌آورند...

ـ استاد: بله، می‌گویند که: «اتفاقاً اینها خیلی هم مفید هستند!»

مثال سنگ بلعیده شده و شرط نجاست

ـ استاد: حکم شرعی که دائر مدار موافقت طبع و عدم موافقت طبع نیست. حالا یک‌وقت انسان خودش هم بدش می‌آید؛ ولی صحبت در این است که اگر ما بدانیم که این استحاله است، آن‌وقت دیگر حکم فرق می‌کند. حالا من یک مثال برای شما بزنم: من‌باب‌مثال بچه‌ای یک سنگ را ببلعد و این سنگ از این بچه خارج شود و شما هیچ اثری از آثار قاذورات را در آن نبینید، در اینجا اصلاً نمی‌توانیم بگوییم که چون از این مجرا خارج شده است، نجس است. این‌طور نیست؛ لازمهٔ نجاست استحاله است؛ یعنی اگر این غذایی که می‌خوریم به این کیفیت استحاله پیدا کند، نجس می‌شود.

اما اگر فرض کنید که این بیاید و به‌همین کیفیت بدون کمترین چیزی خارج شود، چه کسی می‌گوید که این نجس است؟! نمی‌توانیم حکم به نجاست کنیم. بله، اگر به این سنگ چیزی باشد، یعنی مُلوَّث

باشد، انسان آن را می‌شوید و بعد تبدیل به سنگ می‌کند. آیا دیگر نمی‌شود به این سنگ دست زد؟! شما با آن نماز هم بخوانید! من می‌گویم که: «نمازتان صحیح است.» اگر مهر هم قرار دهید، اشکال ندارد یا می‌توانید روی آن تیمم هم بکنید! چرا؟! چون استحاله پیدا نکرده است و این مسئله خیلی چیزها را عوض می‌کند؛ یعنی می‌توانیم در خیلی از مسائل این را گسترش بدهیم.

جذب مواد درخت و تبدیل آنها به میوه

در مانحن‌فیه قضیه این است که این را پای درخت می‌برند و بعد درخت این را به یک شکل خاصی مستحیل می‌کند و یک‌یک اجزائش را جدا می‌کند؛ آن مقدار را که به‌دردش می‌خورد می‌کشد و آن مقدار را که به‌دردش نمی‌خورد جذب نمی‌کند و این جذب به یک سیب متبدّل شود؛ سیب معطر و یک گلابی بسیار خوبی که حضرت‌عالی جلوی مهمان هم می‌گذارید! لذا این در اینجا استحاله شده است.

الکل در دارو و تفاوت نجس با متنجس

ـ تلمیذ: داروهایی که از خارج می‌آورند، اگر

انسان یقین هم داشته باشد از شراب یا بعضی از چیزهای نجس تحصیل شده باشد، بنا بر فرمایش شما تجزیه و ترکیب می‌شود.

ـ استاد: نه، یک‌وقت خود الکل را می‌دهند؛ فرض کنید در داروهای سینه یا در خیلی از داروها اصلاً خود الکل هست و می‌گویند که: «این مقدار الکل دارد.» این‌طور نیست که خود الکل را هم استحاله کند بعد قرار بدهند. اگر الکل را استحاله کنند، بله ما این حرف را در آنجا هم می‌زنیم؛ ولی وقتی خود الکل را می‌ریزد، این حلاّل است. این برای دوام و بقا و حل بعضی از عناصر مثل سدیم ساخارین و امثال‌ذلک است که اصلاً باید الکل داشته باشد. این الکل را آنجا می‌ریزند و این دارو به‌عنوان درصدی الکل دارد. ما به این «متنجّس» می‌گوییم؛ البته نمی‌توانیم بگوییم که نجس است؛ بلکه متنجّس است؛ به‌خاطر اینکه الکل نیست؛ بلکه این الآن مجموعه‌ای است.

اتفاقاً این بحث بسیار مهمی است که خیلی‌ها اشتباه می‌کنند و می‌گویند که: «در هر چیزی اگر یک

ذره نجس باشد، کل آن را نجس می‌کند و نجس است!» اخیراً هم شخصی این شبهه را داشت و صحبت کردیم و برطرف شد.

روایت آب کر و استحاله نجاست در آب

در روایت داریم:

«الماء إذا بَلَغَ قَدَرَ كُرٍّ لم يُنَجِّسهُ الشَّیء.»[1]

چرا این را می‌گویند که: **«الماء إذا بَلَغَ»**؟! به‌خاطر اینکه وقتی به اندازهٔ کُر باشد، این خصوصیات او دیگر این را استحاله می‌کند؛ یعنی این نجس را استحاله می‌کند و این غیر از یک ظرف آب است که شما فرض کنید یک قطره بول داخلش بریزید. اگر مقدار آب زیاد باشد، مثلاً چند وجب در چند وجب ارتفاع باشد، این دیگر اصلاً به‌طورکلی مستحیل می‌شود.

تمایز عنوان نجاست و آلودگی آب

حالا با **«بَلَغَ قدر كُرٍّ»** کار نداریم؛ با کمتر از آن کار داریم. فرض کنید که الآن یک قطره بول داخل یک ظرف آب یا یک تنگ آب بیفتد، آیا شما

---

[1] الکافی، ج ۳، کِتابُ الطَّهارةِ، بابُ الماءِ الَّذی لا یُنَجِّسُهُ شَیءٌ، ص ۲، ح ۱.

می‌توانید بگویید که کل این ماء نجس است؟! یعنی عنوان نجاسات عشر بر این بار می‌شود؟! نمی‌توانیم بگوییم! بالأخره یک قاشقی که از این ماء برمی‌دارید، آیا می‌توانید بگویید که: «هذا بولٌ»؟! نمی‌توانید بگویید که: «هذا بولٌ» یا «هذا دمٌ»؛ بلکه باید بگویید که: «هذا ماءٌ متلبّس بالبول.» این‌طور می‌توانید بگویید.

اثر مبنای فقهی در سرایت از متنجس

مائی که متلبّس به بول باشد، متنجّس می‌شود؛ بنابراین اگر دست من به آن آب بخورد بعد به جایی بخورد، دیگر آنجا را نجس نمی‌کند؛ البته بنا بر این مبنا که متنجّس اوّل دیگر منجِّس نخواهد بود؛ ولی اگر بگوییم که منجِّس است، آن یک حرف دیگر است.

غلبه آب تازه و تغییر ظرف

حالا اگر من‌باب‌مثال این آب را شما در ظرف دیگری بریزید، فرض کنید این آب را در سطل آبی بریزید به‌طوری‌که استحاله شود؛ یعنی این آب غلبه نکند تا این اسم بر آن اسم غلبه کند؛ بلکه آن اسم بر این اسم غلبه کند؛ یعنی این ماء ثانی بر این ماء اوّل

غلبه پیدا کند، آن‌وقت دیگر نجس نخواهد بود و شما می‌توانید از آن ظرف بخورید و این اشکالی ندارد.

ـ تلمیذ: ولو به اندازهٔ کُر نشود؟!

ـ استاد: ولو به اندازهٔ کُر نشود! چون این برای تبدّل ظروف است که این ظرف، داخل در ظرف دیگر بشود یا نشود. تا وقتی که در ظرف دیگر داخل نشود، نمی‌توانیم بگوییم که [پاک است]؛ اما اگر این ظرف را در حوض ریختید، آن‌وقت می‌توانید از آب حوض بخورید و اشکالی ندارد. این برای جنبهٔ استحاله است که به‌طورکلی این آب در آب دیگر مستحیل می‌شود.

تجزیه مواد و تغییر نام و خاصیت

حالا این یک مطلب است. اگر ببینم که واقعاً این عذرهٔ انسان یا به‌طورکلی هر عذرهٔ نجس‌العینی یا عذرهٔ نجسی استحاله شود، من‌باب‌مثال این را به آزمایشگاه بیاورند و این عذره را آزمایش کنند، همان‌طور که نفت را در آزمایشگاه می‌ریزند و ده‌ها مورد از آن می‌گیرند و هر حرارتی که می‌دهند مقداری از این نفت تبخیر می‌شود و یک جرم خاصی را تشکیل می‌دهد؛ من‌باب‌مثال وازلین

می‌شود، نایلون درست می‌کنند، مواد نایلون‌جات درست می‌کنند، مواد شیمیایی درست می‌کنند و امثال‌ذلک.

تمثیل فرآورده های نفت و پالایش فضولات

عجیب است که در هر مرتبه‌ای، ماده‌ای از این نفت استخراج می‌کنند. حالا آیا شما به وازلین یا من‌باب‌مثال به ماده‌ای که از نفت می‌گیرند مثل پارافین، نفت می‌گویید؟! دیگر نفت نیست! این پارافین است؛ من‌باب‌مثال این وازلین است؛ من‌باب‌مثال یک اسم دیگری دارد؛ فرض کنید پی‌وی‌سی است، حالا مادهٔ پلاستیک است. این را از این استخراج می‌کنند. این دیگر آن نیست و خاصیت آن را ندارد؛ بلکه خودش خاصیت جدایی دارد.

اگر عذرهٔ انسان را یک پالایشگاهی مانند پالایشگاهی که نفت را پالایش (پالایش یعنی تجزیه) می‌کند، تجزیه کند و فرض کنید ویتامین E آن را جدا کند، ویتامین A را جدا کند، مواد قندی را جدا کند، مواد نشاسته‌ای را جدا کند و امثال‌ذلک، تمام اینها همان چیزی است که از حضرت‌عالی آمده

است و تبدیل به این مواد شده است و دیگر به آن عذره نمی‌گویند! اینها عذره نیستند.

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد